قصه های دوست داشتنی

۶

سیندرلا



مجموعه کامل افسانه های ملل برای بچه ها

مترجم: آرزو رمضانی







سیندرلا





کتاب های ماهک (واحد کودک نشر صیانت)

نام کتاب: سیندرلا

(قصه های دوست داشتنی) مجموعه کامل افسانه های ملل برای بچه ها

مترجم: آرزو رمضانی
بازنویسی و تصویرگر: علی محمدپور
لیتوگرافی و چاپ: گوتمبرگ
صحافی: حافظ
نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۹۰
ناشر: صیانت
قطع: خشتی
تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۱۲
شابک:۳-۹۳-۵۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸

دفتر مرکزی، مشهد: ۳۴۲۸۲۳۳ -۰۵۱۱ ؛ ۳۴۳۹۲۴۳ -۰۵۱۱ دفتر تهران: ٦-٦٦٤٧٥٥٨٥ -٠٢١

سرشناسامه	: محمدپور،علی، ۱۳۶۰، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	:سیندرلا، گردآوری و بازنویسی علی محمدپور؛ مترجم:آرزو رمضانی
وضعیت نشر	: مشهد، نشر صیانت، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۲ ص.:مصور (رنگی)
شابک	: ۳-۹۳-۵۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتاب حاضر گردآوری و ترجمه از منابع گوناگون است.
یادداشت	: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
یادداشت	: گروه سنی: ب،ج.
موضوع	: افسانه های عامه
شناسه افزوده	: رمضانی، آرزو، ۱۳۵۶، مترجم.
رده بندی دیویی	:۱۳۹۰س ۳۴۲م ۳۹۸/۲دا
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۴۷۲۳۷۱



در گذشته‌های دور دختر مهربانی به نام سیندرلا بود که با پدرش زندگی می‌کرد. مادر او به خاطر بیماری از دنیا رفته بود
سیندرلا به خاطر نبود مادرش خیلی غصّه می‌خورد. پدر او تاجر بود و به کشورهای مختلف سفر می‌کرد تا تجارت بکند. پدر برای
اینکه در نبود او سیندرلا تنها نماند با زنی ازدواج کرد که دو دختر داشت. نامادری قول داد از سیندرلا خوب مراقبت کند امّا ا
فکرهای بدی در ذهنش داشت. پدر برای تجارت به سفر رفت و سیندرلا را به نامادری سپرد.



روزی خبر رسید که پدر سیندرلا در راه از دنیا رفته است. حالا سیندرلا کسی را در دنیا نداشت. از آن روز به بعد رفتار نا مادری و دخترهایش با سیندرلا عوض شد. نا مادری سیندرلا را کتک زد و به او دستور داد از چاه آب بکشد و همه جا را بشوید. نامادری گفت: «همه جا باید مثل آیینه برق بزند». سیندرلا که تنها شده بود شب‌ها گریه می‌کرد و روزها به سختی کار می‌کرد. دو دخترِ نامادری لباس‌های قشنگ او را برای خودشان برداشتند و اتاق او را هم گرفتند و سیندرلا را هم به انبار فرستادند.



سیندرلا در انبار روی زمین می‌خوابید و از تنهایی و دل‌تنگی گریه می‌کرد. او دلش برای پدر و مادرش تنگ شده بود و تا صبح خواب مادر و پدرش را می‌دید. سیندرلا وقتی صبح از خواب بیدار شد همه‌ی لباس‌هایش خاکی شده بود. او باید نان درست می‌کرد و تمام خانه را جارو می‌کرد. بعد هم برای نا مادری و دخترهایش غذا می‌پخت. آخر هفته هم تمام لباس‌های آن‌ها را باید می‌شست.



یک روز وقتی در انبار خواب بود کبوتر سفیدی با منقارش یک شاخه درخت برایش آورد و از او خواست تا آن شاخه را بکارد و از آن مراقبت کند تا شاخه تبدیل به درخت شود و دوست او باشد. سیندرلا فکر می‌کرد خواب دیده اما یک شاخه در دستش بود. او شاخه درخت را کنار قبر مادرش کاشت و هر روز از آن مراقبت می‌کرد. او هر روز کنار قبر مادرش می‌رفت و از تنهایی و دل‌تنگی گریه می‌کرد. او تمام اذیّت‌های نامادری را برای مادرش تعریف می‌کرد و درختی که کاشته بود هر روز بزرگ‌تر می‌شد.



یک روز شاهزاده آن کشور دستور داد تا همه مردم شهر برای مهمانی به قصرش بیایند. او می‌خواست برای خودش همسری انتخاب کند، برای همین دستور داد تمام دختران شهر زیباترین لباس‌هایشان را بپوشند و در مهمانی حاضر شوند. نامادری با دخترهایش آماده رفتن به مهمانی شدند. امّا قبل از رفتن مقدار زیادی نخود روی زمین ریخت و به سیندرلا گفت «تا ما برمی گردیم تمام این نخودها را جمع کن». سیندرلا با ناراحتی روی زمین نشست تا نخودها را جمع کند که کبوتر سفید روی پنجره آمد و گفت: «من کمکت می‌کنم».



کبوتر سفید در یک چشم به هم زدن تمام نخودها را جمع کرد و بعد یک لباس زیبا به رنگ زرد و نارنجی ظاهر کرد و به سیندرلا گفت: «این لباس زیبا را بپوش و به مهمانی شاهزاده برو، وقتی این لباس را بپوشی زیباترین دختر شهر خواهی شد فقط یادت باشد قبل از نیمه شب از قصر شاهزاده خارج شوی وگر نه دوباره مثل روز اوّل خواهی شد.» سیندرلا لباس را پوشید و پرنده سفید او را تبدیل به زیباترین دختر شهر کرد. سیندرلا به مهمانی رفت و همه از دیدن او تعجّب کردند و شاهزاده هم به استقبال او آمد.



سیندرلا قبل از نیمه شب خداحافظی کرد و سریع به خانه برگشت. وقتی به خانه رسید یک‌باره لباس‌هایش تغییر کردند و مثل قبل شد. او سریع شروع به تمیز کردن خانه کرد. وقتی نامادری با دخترهایش به خانه برگشتند خیلی عصبانی بودند. یکی از دخترها گفت «دیدید آن دختر چقدر زیبا بود. من دختر به آن زیبایی ندیده بودم. حتماً شاهزاده از او خوشش آمده.» نامادری که خیلی عصبانی بود می‌خواست با اذیّت کردن سیندرلا عقده‌اش را خالی کند اما سیندرلا همه نخودها را جمع کرده و خانه را هم جارو زده بود.



شب بعد باز هم همه برای مهمانی رفتند. این بار باز هم کبوتر سفید ظاهر شد و برای سیندرلا لباس زیبایی آورد. سیندرلا باز هم به مهمانی رفت. او آن‌قدر زیبا شده بود که حتّی نامادری‌اش او را نشناخت. شاهزاده به استقبال او آمد و او را بالای مجلس برد. بعد هم برای قدم زدن او را به باغ دعوت کرد. سیندرلا وقتی متوجّه شد تا نیمه شب چیزی نمانده است سریع خداحافظی کرد و به خانه برگشت. شاهزاده از اینکه دختر زیبا زود رفته بود اندوهگین شد. دستور داد فردا شب باز همه را دعوت کنند تا سیندرلا هم به مهمانی بیاید.



شب سوّم باز هم در قصر شاهزاده مهمانی بزرگی برگزار شد. شاهزاده منتظر دختر زیبایی بود که شب‌های قبل هم به مهمانی آمده بود. آن شب نامادری از سیندرلا خواست تا همه‌ی لباس‌ها را بشوید. سیندرلا کنار قبر مادرش رفت و پای درختی که کاشته بود نشست. یک‌باره کبوتر سفید ظاهر شد و گفت «همه‌ی لباس‌ها را من شستم، تو این لباس زیبا را بپوش و به مهمانی برو» سیندرلا

زیباترین لباسی که در عمرش دیده بود را پوشید و کفش‌های طلایی را به پا کرد و به مهمانی رفت.



آن شب سیندرلا حواسش به ساعت دیواری نبود. وقتی ساعت ۱۲ نیمه شب شد سیندرلا با عجله از قصر بیرون دوید. یک لنگه از کفش‌اش در آمد و روی پلّه‌ها ماند. سیندرلا زود به خانه برگشت و شاهزاده از رفتن سیندرلا خیلی اندوهگین شد. او دستور داد صاحب آن کفش را پیدا کنند. مأمورها همه‌ی شهر را گشتند و کفش را به پای همه‌ی دخترها امتحان کردند امّا آن کفش فقط در پای یک نفر اندازه شد. بله کفش اندازه پای سیندرلا بود. شاهزاده با اسب به دنبال سیندرلا آمد و او را با خودش به قصر برد.



نامادری و دخترهایش از این‌که سیندرلا ملکه آن کشور می‌شد خیلی عصبانی بودند، اما از ترسشان چیزی نگفتند. شاهزاده دستور داد همه برای جشن ازدواج او با سیندرلا جمع شوند. اما سیندرلا لباس مناسبی برای جشن نداشت. یک‌باره کبوتر سفید ظاهر شد و لباس سیندرلا را تبدیل به زیباترین لباس عروس کرد. آن شب در تمام شهر جشن برپا بود. سیندرلا نامادری و دخترهایش را بخشید امّا آن‌ها از ناراحتی فقط گریه می‌کردند. عروسی سیندرلا تبدیل به یک داستان شد و همه‌ی مادربزرگ‌ها برای نوه‌هایشان تعریف کردند.

مجموعه‌ی : ۱

نشر **صیانت** مجموعه‌ی بزرگ "**قصّه های دوست داشتنی**" را علاوه بر جلدهای جداگانه، در بسته های ۶ تایی، در کنار سی‌دی انیمیشن داستان‌ها، و یک بازی جذاب و آموزنده هم منتشر کرده است.

















قیمت: ۶۰۰ تومان

ISBN:978-600-5725-93-3

